



## تأثیر زبان عربی بر تطابق مسنداسمی با مسندالیه جمع، در زبان فارسی (غزل‌های سعدی به عنوان نمونه)

رضا سلیمانزاده نجفی<sup>۱</sup>

محمد رحیمی خویگانی<sup>۲</sup>

### چکیده

در دستگاه تطابق زبان فارسی، تطابق مسند اسمی با مسند الیه جمع، مورد غفلت واقع شده است؛ به طوری که در کتب دستوری این زبان اصلاً بدان اشاره‌ای نشده است. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش حاضر که با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر غزل‌های سعدی نگاشته شده است؛ بیانگر آن است که اولاً این تطابق دستوری دیرزمانی است که در زبان فارسی وجود دارد ولی کسی بدان توجهی نکرده است؛ لذا باید جایی در کتب دستوری این زبان، برای آن اختصاص داده شود، و ثانیاً به احتمال قریب به یقین از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است.

**کلید واژه‌ها:** دستور زبان فارسی، دستور زبان عربی، غزل‌های سعدی و تطابق

✉ rezanajafi84@yahoo.com

✉ rahimim65@gmail.com

۱- استادیار گروه عربی دانشگاه اصفهان

۲- دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان (نویسنده مسؤل)

تاریخ پذیرش: ۹۲/۰۹/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۶/۱۱

## ۱. مقدمه

یکی از مسائلی که می‌تواند در زمره مطالعات تطبیقی بین دو زبان قرار گیرد، بررسی تأثیر پذیری دستور زبانی، از زبان دیگر است، از این روی، پژوهش حاضر بر آن است تا با بررسی مسأله تطابق «مسند اسمی و مسندالیه جمع» در زبان فارسی، نشان دهد که آیا این مسأله تحت تأثیر تطابق «مبتدا و خبر» عربی بوده است یا آنکه تطابقی مشترک بین دو زبان عربی و فارسی است؟

در این مقاله، سعی می‌شود ابتدا معنی اصطلاحی تطابق به طور عام و تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع به طور خاص و دامنه آن در دو زبان فارسی و عربی مورد بررسی قرار گیرد و با استشهد جستن به موارد تطابق مستخرج از غزل‌های سعدی، ابتدا وجود این مسأله دستوری زبان فارسی که دیری است مورد غفلت دستورنویسان واقع شده است ثابت گردد، و سپس به احتمالات شکل‌گیری آن در زبان فارسی پرداخته شود.

## ۲. پیشینه پژوهش

به نظر می‌رسد مسأله تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع در زبان فارسی، هیچ وقت نتوانسته است نظر دستور نویسان و محققان زبان فارسی را به طور جدی به خود جلب کند و چنین می‌نماید که هرگاه به ناچار، حرفی از آن به میان آمده به سرعت و باشتاب از آن گذشته‌اند؛ گویی این مسأله چندان مهم و قابل بحث نیست. مثلاً شمیسا در کلیات سبک شناسی بعد از آنکه به مسأله تطابق موصوف و صفت در زبان فارسی اشاره می‌کند، می‌گوید: «از همین (از جمله تطابق) قبیل است مطابقه مسندالیه و مسند:

گفت آن چاووش کای سرگشتگان همچو گل در خون دل آغشتگان

(شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۲۵)

به جز این مورد، لازار هم از وجود این تطابق در متون کهن زبان فارسی سخن گفته است (لازار، ۱۳۸۴: ۲۱۱) اما هیچ وقت به طور مفصل و به عنوان یک مبحث مهم و کاربردی بدان ننگریسته است و همیشه از آن به عنوان یک پدیده دستوری تاریخی یاد کرده است، حال آنکه این پدیده در زبان امروز هم یافت می‌شود.

## ۳. تطابق مسند با مسندالیه چیست؟

این تطابق هم می‌تواند ناظر بر تطابق در اسناد جملات فعلی و بین فاعل و مفعول باشد که مورد بحث ما در این مقاله نیست و هم می‌تواند به تطابق بین مبتدا و خبر اشاره کند که هدف این بحث است. این تطابق در زبان عربی کاملاً روشن است و در کتب دستوری این زبان به خوبی بدان اشاره شده است. مثلاً مطر می‌گوید: «می‌باید خبر در مذکر و مؤنث بودن و در عدد (افراد، تشبیه و جمع) با مبتدای خود مطابقت کند» (مطر، ۱۹۸۹: ۲۴۴). البته، گاهی هم به طور غیرمستقیم به این مسأله اشاره شده است. مثلاً در شرح

ابن عقیل آمده است: «اگر خبر مفرد، مشتق باشد باید دارای ضمیری باشد که با مبتدا مطابقت داشته باشد» (العقیلی، ۱۶۳:۲۰۰۰). به دیگر سخن، باید از لحاظ عدد و جنس مطابقت کند. این قانون برای مبتدایی است که بعد از آن خبر مشتقی می‌آید، نه فاعلی که سدّ مسدّ خبر می‌کند مانند: «علی قائم» و «التلمیذان قائمان» و «التلامیذ قائمون»، از این گونه تطابق در قرآن فراوان می‌توانی یافت، مانند: ﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ (الأعراف: ۶۸)، و یا: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ (الفتح: ۲۹) و یا ﴿هَذَا خِطَبَانِ اصْتَمَوْا فِي رَبِّهِمْ﴾ (الحج: ۱۹) و یا ﴿سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾ (الأعراف: ۱۹۳) همان گونه که دیده می‌شود، خبر بر طبق قانون مطابقت با مبتدای خود همخوانی دارد، و سر سوزنی نمی‌تواند از آن تخطی کند. البته، این قانون زبانی تبصره‌های فراوانی دارد که به خوبی مسأله تطابق را در انواع مختلف مبتدا از جاندار تا بیجان و در عده‌های مختلف مشخص می‌کند که در تحمل پژوهش حاضر نیست. از این روی، به همین مقدار برای مشخص شدن معنای تطابق مسند و مسندالیه در زبان عربی اکتفا کرده، به سراغ پیگیری آن در زبان فارسی می‌رویم.

با مطالعه کتب مختلف دستور زبان فارسی و مبحث «مسند و مسند الیه» به هیچ روی به بایدی در زمینه تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع، از لحاظ عدد بر نمی‌خوریم، کما اینکه در زبان فارسی مسأله مذکر و مؤنث، اصلاً وجود ندارد. از این روی، ما در زبان فارسی همیشه مسند را برای تمامی مسندالیه‌ها، به صورت مفرد می‌آوریم. دستور نویسان زبان فارسی معمولاً به این نوع تطابق کمتر پرداخته‌اند و بیشتر به چگونگی تطابق مسندالیه (فاعل) با اسناد اشاره کرده‌اند (شریعت، ۱۳۶۴: ۲۹۰-۲۹۱ و معین، ۱۳۶۳: ۱۵۹-۱۶۵). ژیلبر لازار در کتاب دستور معاصر خود چنین می‌گوید: «هرگاه گزاره، اسم یا عبارتی اسمی باشد، جمله معمولاً در بر دارنده یک فعل ربطی که بیانگر زمان و وجه فعل است، خواهد بود» و این مثال را می‌آورد «ما کارگر هستیم» (لازار، ۱۳۸۴: ۲۱۰) لذا آنچه که در جملات اسنادی فارسی، تطابق ایجاد می‌کند، فعل اسنادی است. محمد رضا باطنی در کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی می‌گوید: «مطابقه یعنی ارتباط مسندالیه و اسناد از نظر شخص و عدد» (باطنی، ۱۳۸۳: ۹۸)، لذا می‌توان گفت که در زبان فارسی تطابق بین «مسند» و «فعل اسناد» صورت می‌گیرد، نه میان «مسند و مسند الیه» چرا که ما بنا بر دستور زبان فارسی هیچ وقت مجاز نیستیم که چنین جمله‌هایی را بیاوریم: «انسان‌ها موجودانند» یا «دانشجویان کوشایانند»؛ درست آن است که بگوییم «انسان‌ها موجودند» و «دانشجویان کوشایانند».

#### ۴. تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع

حال که منظور از تطابق در دستور زبان فارسی و عربی مشخص شد، نوبت آن است که مسأله تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع را مورد بررسی قرار دهیم اولاً باید گفته شود که این نامگذاری تا به امروز انجام نشده است و نگارنده مدعی است که برای اولین بار بدان اشاره می‌کند و برای آن نامی برمی‌گزیند. چه، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، پژوهشگران زبان فارسی هرگاه بدین تطابق برخورد کرده‌اند، به راحتی

از کنار آن گذشته‌اند و توجهی بدان نکرده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۲۵)، این نام، از دو بخش ساخته شده است که هر یک در ادامه توضیح داده می‌شود:

۱- مسند اسمی: منظور از مسند اسمی، همان‌طور که از عبارت پیدا است، مسندی است که فعل و شبیه بدان نباشد، مثلاً «زرد» در این بیت حکیم فردوسی طوسی:

چو شد روی گیتی ز خورشید زرد به خم اندر آمد شـب لاژورد  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳۵۱)

در این بیت، جمله «روی خورشید زرد شد» یک جمله اسنادی است که مسند آن، «اسم» است، ولی در جمله‌ی «شب لاژورد، به خم اندر آمد» مسند ما «فعل» به خم اندر آمد، است.

۲- مسندالیه جمع: منظور از این قسمت مشخص است. این گونه مسندالیه را در بیت زیبا و مشهور سعدی می‌بینیم:

ما گدایان خیل سلطانیم شهر بند هوای جانانیم  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۴۷)

در اینجا، مسندالیه «ما» با مسند اسمی «گدایان» از لحاظ عدد تطابق دارد، حال که منظور از «تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع» مشخص شد، به فروانی کاربرد آن در ادب فارسی می‌پردازیم.

### ۵. غزل‌های سعدی، نمونه بارز تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع، در دستور زبان فارسی جایی ندارد و تنها «اسناد» است که باید با «مسند الیه» مطابقت داشته باشد، اما کاربرد این مسأله در نظم و نثر فارسی یک سنت دیرینه است، و از زمان رودکی بزرگ تا به امروز ادامه دارد، به این شعر رودکی توجه کنید:

چاکرانت به گه رزم چو خیاطانند گر چه خیاط نیاند ای ملک کشور گیر  
به گز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند تا ببرند به شمشیر و بدوزند به تیر  
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۲۶)

همان‌گونه که پیداست، در بیت اول رودکی بین «چاکران» به عنوان مسند اسمی و «خیاطان» به عنوان مسندالیه جمع، تطابق ایجاد کرده است، حال آنکه بایستی در کار نیست؛ یعنی او این چنین باید می‌گفت: «چاکرانت...خیاطند».

علاوه بر این، ژیلبر لازار، در کتاب «زبان کهن‌ترین آثار نثر فارسی»، به این مسأله اشاره کرده است و آورده است که در آثار کهن منثور فارسی، مسند با مسندالیه، مطابقت داشته است و این مثال‌ها را از تاریخ بلعمی، ذکر کرده است: «دوتن که هواشناسان، بودند، و زمین نیک و بد از هم بدانستندی» و یا «یا اهل عراق شما ستودگائید» (فرشیدورد به نقل از لازار، ۱۳۷۴: ۲۲۵)

همچنین، همانطور که قبلاً گفته شد، شمیسا در کتاب سبک‌شناسی خود، به این شعر از عطار نیشابوری اشاره می‌کند:

گفت آن چاووش کای سرگشتگان همچو گل در خون دل آغشتگان  
(شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۲۵)

علاوه بر این مثال‌های پراکنده که البته بسیار مهم و راهگشا و اثبات‌کننده تطابق مورد بحث ما است، غزل‌های سعدی را می‌توان نمونه بارز این تطابق در ادب فارسی دانست، غزلیاتی که محور اصلی پژوهش حاضر است و سعی ما بر آن است تا تطابق مذکور را در آن مورد بررسی قرار دهیم:

بدون شک، «سعدی» فارسی‌دان‌ترین مردم زمان خود و شاید تمام زمان‌ها است. آثار او که به حق خداوندگار ملک سخن است، بهترین نمونه برای تحلیل و بررسی مسائل مختلف زبانی و دستوری می‌باشد، آثاری که آیینۀ تمام‌نمای زبان و ادبیات فارسی است، در اینجا یک، یک ابیاتی را که مسأله تطابق در آن دیده شده را آورده، به بررسی آن می‌پردازیم:

ما پراکنندگان مجموعیم یار ما غایب است و در نظر است  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۸۶)

همان‌طور که می‌بینیم، شیخ شیراز، سعدی در مصراع اول با آوردن جمله «ما پراکنندگان مجموعیم»، بر خلاف دستور زبان فارسی عمل کرده، واژه «پراکنندگان» را به صورت جمع می‌آورد، حال آنکه بدون شک باید می‌گفت «ما پراکنده مجموعیم». چه، طبق گفته‌های گذشته، در زبان فارسی ضرورتی وجود ندارد که مسند، در اینجا «پراکنندگان مجموع»، با مسندالیه در اینجا، «ما» مطابقتی از لحاظ عدد داشته باشد، و تطابق آن با اسناد «ایم» کافی است.

مثال دیگر را می‌توان در غزل معروف شماره ۴۴۵ یافت که چنین می‌گوید:

ما گدایان خیل سلطانیم شهر بند هوای جانانیم  
(همان: ص ۱۴۷)

در این بیت هم بسان بیت قبلی شیخ سخندان شیراز، عبارت «ما گدایان خیل سلطانیم» را آنچنان زیبا به کار برده است که در نظر اول، اصلاً چیز غیر عادی در آن یافت نمی‌شود، حال آنکه با کمی دقت تطابق غیر لازم مسند و مسندالیه، دوباره دیده می‌شود.

طبق دستور زبان فارسی، سعدی باید چنین می‌گفت: «ما گدای خیل سلطانیم»، تا سخنش صواب باشد؛ حال آنکه بدون شک او به درستی سخن خود ایمان داشته است.

عدول سعدی از دستور زبان فارسی (بنا بر آنچه امروز ما به عنوان دستور زبان، می‌شناسیم) نه تنها در تک بیت‌ها که گاهی اوقات در اکثر ابیات یک غزل دیده می‌شود:

آنجا شیکری هست که چندان مگسانند یا بوالعجبی هست که صاحب هوسانند؟  
بس در طلبت سعی نمودیم و نگفتی آن هیچ کسان در طلب من، چه کسانند؟

آهسته که در کوه و کمر باز پسانند  
آن نور تو داری و دگر مقتبسانند  
چون صبح پدید است که صادق نفسانند  
سوگند توان خورد که بی عقل، خسانند  
حیف است که طوطی و زغن هم قفسانند  
می‌گویمت از دور دعا، تا برسانند  
(همان: ۳۳۷)

ای قافله سالار چنین سخت چه رانی  
صد مشعله افروخته گردد به چراغی  
آنان که شب آرام نگرینند ز ذکرت  
و آنان که به دیدار چنان میل ندارند  
دانی که جفا می رود از دست رقیبت  
در طالع من نیست که نزدیک تو باشم

همان‌گونه که می‌بینیم، سعدی شیراز در این غزل چندین بار تطابق بین مسند اسمی و مسندالیه جمع را رعایت کرده است، که یک، یک آنان را می‌آوریم و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- «صاحب هوسانند»؛ صاحب هوسان، در این عبارت مسند است برای مسند الیهی محذوف مثل «آنان»، که شاعر بین این دو تطابق ایجاد کرده است و هر دو را جمع آورده است، حال آنکه این کار لزومی نداشت. البته، ممکن است که سعدی در اینجا به ضرورت قافیه این کار را کرده باشد، ولی این احتمال ضعیف است؛ چرا که در ابتدای غزل معمولاً تنگنایی در قافیه وجود ندارد و شاعر به راحتی می‌تواند مسیر قافیه را به سوی دیگر تغییر دهد، مگر اینکه شاعر بخواهد راه را برای قوافی دیگری که در سر دارد، باز کند که بعید است سعدی از ترس کم آوردن در قافیه از همان ابتدا نقشه قوافی دیگر را هم کشیده باشد!

۲- «آنان.....صادق نفسانند»؛ در این جمله «آنان» که در اول بیت است، هسته گروه مسندالیه و «صادق نفسان» مسند است، که همان‌طور که می‌بینیم، هر دو جمع هستند، حال آنکه می‌باید مسند، مفرد باشد (صادق نفس‌اند).

۳- «آن هیچ کسان در طلب من، چه کسانند»؛ در این مصرع باز شاعر بین مسند «کسان» و مسندالیه «آن هیچ کسان» تطابق ایجاد کرده است، لذا «کسان» را به صورت جمع آورده است، درحالی‌که باید می‌گفت: «چه کس‌اند».

۴- «آنان .... بی‌عقل خسانند»؛ در این جمله هم به مانند قبلی، «آنان» اول بیت مسندالیه است و «بی‌عقل خسان» که صفت و موصوف مقلوب است، و در اصل «خسان بی‌عقل» بوده، مسند است که باز هم بدون ضرورت دستوری، از لحاظ عدد با هم تطابق دارند.

۵- «طوطی و زغن هم قفسانند»؛ در اینجا هم باز سعدی شیرازی «هم قفس» را که به صورت جمع آورده است، و آن را با مسندالیه‌های معطوف یعنی «طوطی و زغن» مطابق کرده است، حال آنکه باید چنین می‌گفت: «طوطی و زغن هم قفس‌اند».

مثال‌های این چنینی به همین جا ختم نمی‌شود و در غزل‌های دیگر هم به چشم می‌خورد، مانند غزل شماره ۲۴۸.

شوخی مکن ای دوست که صاحب نظرانند بیگانه و خویش از پس و پیش نگرانند

با روی تو دارند دگر بی بصرانند  
 بعد از غم رویت غم بیهوده خورانند  
 کانه‌ها که بمردند، گل کوزه گرانند  
 کز هر طرفت طایفه ای منتظرانند  
 چون می‌روی اندر طلبت جامه درانند  
 بر در بنشینیم گر از خانه برانند  
 (همان: ۳۳۷-۳۳۸)

اهل نظرانند که چشمی به ارادت  
 هر کس غم دین دارد و هر کس غم دنیا  
 ساقی بده آن کوزه‌ی خمخانه به درویش  
 تا رأی کجا داری و پروای که داری  
 آنان که به دیدار تو در رقص می‌آیند  
 سعدی به جفا ترک محبت نتوان گفت

در این غزل هم تطابق مذکور به چشم می‌خورد:

۱- سعدی می‌گوید: «شوخی مکن که [آنان] صاحب نظرانند» و در این جمله بین مسند، «آنان» و مسند-  
 الیه، «صاحب نظران» مطابقت ایجاد کرده است.

۲- «[آنها] اهل نظرانند» و «[آنها] بی بصرانند» که باید می‌گفت: «اهل نظرند» و «بی بصرند»

۳- «هر کس... و هر کس... غم بیهوده خورانند»؛ در اینجا شاعر باید می‌گفت «غم بیهوده خور است» که  
 باز مطابقت غیر ضروری ایجاد کرده است.

«آنان که ... جامه درانند»؛ اگر درانند، در اینجا فعل به معنای «بدرانند» نباشد، می‌توان گفت که باز  
 تطابق بین مسند و مسندالیه رعایت شده است؛ احتمال اول با توجه به مقتضای کلام و قافیه کمی ضعیف  
 است، لذا احتمال دوم را قوی‌تر می‌دانیم.

«کز هر طرفی طایفه‌ای منتظرانند»؛ همان طور که پیدا است، مسند و مسندالیه با هم از لحاظ عددی  
 برابرند. البته، در تطابق اسم جمع با اسناد، سخن فراوان است که در اینجا مجال آن نیست. آنچه مهم است  
 این است که در این بیت، سعدی برای «طایفه» فعل اسنادی جمع آورده است به همین خاطر، مسندالیه  
 آن را نیز جمع آورده است، حال آنکه باید می‌گفت: «طایفه‌ای منتظرانند یا منتظر است». هر کدام باشد،  
 نیازی به جمع بستن مسندالیه نیست.

با توجه به مثال‌های متعددی که از دیوان غزلیات سعدی و همچنین کسان دیگر ذکر شد، می‌توان  
 گفت که تطابقی تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع، در زبان سعدی (فارسی) بسیار پرکاربرد بوده است،  
 در قسمت بعدی و با توجه به همین مثال‌ها سعی می‌شود موارد کاربرد این تطابق را مشخص‌تر کنیم.

## ۶. موارد کاربرد تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع، در زبان فارسی

آنچه در اینجا مهم است، آن است که این تطابق، در چه جمله‌هایی صورت می‌پذیرد که با توجه به  
 مثال‌های مذکور، باید گفت در موارد خاصی روی می‌دهد که عبارتند از:

۱- اولین باید این تطابق آن است که مسندالیه جاندار و الزاماً انسان باشد، لذا برای غیرانسان کاربردی  
 ندارد. مثلاً عبارتی مثل «کتاب‌ها مفیدانند»، وجود ندارد.

۲- هنگامی که مسندالیه، «ما» ضمیر متکلم (اول شخص جمع) و کلمه آغازین کلام باشد و مسند اسمی به اسمی دیگر اضافه شده باشد یا با صفتی وصف شده باشد، مانند: «ما گدایان خیل سلطانیم»، در این گونه موارد، «ما» اولین لفظ کلام است و بعد از آن مسند اسمی مضاف، مطابق با آن می‌آید. مثال دیگر: «ما پراکندگان مجموعیم» است، لذا عبارتی مثل «ما گدایانیم» کاربردی ندارد؛ امروزه نیز این مسأله صادق است و بسیار دیده می‌شود که در گفتارهای ادبی و رسمی از این کاربرد سود جسته می‌شود: «ما دانشجویان دانشکده هستیم» یا «ما فرزندان ایرانیم»، اما کسی نمی‌گوید: «ما دانشجویانیم!» و «ما فرزندانیم».

۳- اگر مسندالیه غایب باشد، با توجه به یافته‌های پژوهش، می‌باید گفت که هم برای ضمائر جمع سوم شخص و هم برای اسم جمع، مسند مطابق می‌آید، مانند: «آنان که ... جامه درانند» و «طایفه‌ای منتظرانند». در زبان امروزه به نظر نمی‌رسد کسی از عباراتی مثل «آنان کافراند» یا «فلان و فلان خائنانند» استفاده کند.

۴- اگر مسندالیه، ضمیر جمع مخاطب باشد، با توجه به مثال تاریخ بلعمی، و بدون قید و شرط، می‌توان مسند اسمی جمع آورد: «شما رهیافتگانید». به نظر می‌رسد در زبان امروز هم آنجا که مقام، مقام فخر و مباحات است، بتوان از این کاربرد استفاده کرد مثلاً: «شما بهترین‌هایید»، ولی در غیر ضمیر نتوان تطابق ایجاد کرد، مثلاً این گونه گفت: «تو و علی و حسین دوستدارانید».

با توجه به آنچه رفت و با توجه به آنکه دستور زبان را می‌باید با توجه به کاربردهای رایج زبان نوشت، به نظر می‌رسد که می‌باید در قسمت دستگاه مطابقت زبان فارسی، چنین کاربردی اضافه شود؛ کاربردی که نه توسط سخن‌شناسان که توسط سخن‌شناس‌ترین مردم، مهر تأیید گرفته است و چندین بار در غزلیاتش تکرار شده است، کما اینکه در آثار دیگر ادبای فارسی‌دان هم بسیار آمده است.

این مسأله تا آنجا مهم است که بعضی از عرب‌زبانانی که به نگاشتن دستور زبان فارسی برای فارسی‌آموزان عرب همت گمارده‌اند، با استناد به این چنین کاربردهایی، مثال‌هایی امروزی برای این نوع تطابق ذکر می‌کنند: «ما قاهریان هستیم» (رضوان، ۱۹۹۰: ۱۰۳) و مسأله تطابق را در زبان فارسی به مانند عربی امری شایع می‌پندارند!

بعد از اثبات وجود این تطابق دستوری در زبان فارسی، نوبت آن است که به منشأ آن اشاره شود. در این قسمت، احتمالات مختلفی که می‌تواند در بروز این تطابق دخیل بوده باشد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## ۷. تأثیر زبان عربی بر ایجاد تطابق بین مسند اسمی با مسندالیه جمع

قبل از هر چیزی باید گفت احتمال اینکه این مسأله تحت تأثیر زبان پهلوی و یا اوستایی باشد، وجود دارد. البته، هرچند از قرن سوم که اولین نمونه‌های نثر و نظم فارسی به دست ما رسیده است، زبان عربی زبان مسلط بلامنازع بلاد مسلمانان بوده است، و در آن دوره، دیگر خبری از زبان پهلوی و سایر زبان‌های ایران



قبل از اسلام نبوده است تا بتواند زبان ادبای ایرانی را تحت تأثیر قرار دهد، اما به هر روی نمی‌توان رسوخ یک قاعدهٔ زبانی را از نسل اول زبان (پهلوی) به نسل دوم زبان (دری) ناممکن دانست. البته، دلایلی وجود دارد که تأثیر زبان‌های باستانی بر بروز این گونه تطابق را کم‌رنگ می‌کند و آن اینکه در کتب دستوری زبان پهلوی هم که بر اساس متون یافته شده از این زبان نگاشته شده است، به این مسأله اشاره‌ای نشده است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳: ۵۷-۷۳)؛ حال آنکه به نظر می‌رسد اگر این نوع تطابق در این زبان وجود داشت، دستور نویسندگان اشاره می‌کردند. نائل خانلری هم در تاریخ زبان فارسی خود اشاره‌ای به این مورد ندارد این دلایل، وجود این مسأله را در زبان‌های ایرانی قبل از اسلام کم‌رنگ می‌کند؛ هر چند به صفر نمی‌رساند. البته، همان طور که قبلاً ذکر شد نمونه‌های اولیهٔ این تطابق در «تاریخ بلعمی» دیده شده است، که ترجمهٔ فارسی متون عربی است و خود این مسأله فرضیهٔ تأثیر زبان عربی را قوت می‌بخشد (اگر این مسأله در زبان‌های ایرانی قبل از اسلام وجود داشته و به هر دلیلی از دید دستور نویسندگان و زبان‌شناسان دور مانده است، باز هم به خوبی ضرورت پرداختن بدان را مشخص می‌کند؛ پرداختن به مسأله‌ای که شاید عمری چندین ساله در زبان‌های ایرانی دارد و جایی در دستور آن ندارد!!)

اما برعکس تأثیر زبان‌های باستانی که ضعیف می‌نماید، تأثیر زبان عربی را بسیار پررنگ می‌توان دید؛ چه:

- اول آنکه در دستور زبان عربی (همان‌طور که قبلاً گفته شد) تطابق مبتدا و خبر مشتق (مسند اسمی و مسندالیه)، یک امر مرسوم و پرکاربرد و مطرح است، حال آنکه در دستور زبان فارسی (بنا بر آنچه رفت) این تطابق، غریب و مهجور است. به دیگر سخن، نه در فارسی دری و نه در زبان‌های باستان ایرانی، تطابقی از این دست وجود نداشته است. به طوری که اصلاً در کتب دستوری ذکر نشده است، اما در زبان عربی هم این گونه تطابق هست و هم به وفور در کتب زبانی آمده است.

- اولین نمونه‌های این تطابق در ترجمه‌های قرآن یافته شده است که تا حد زیادی می‌توانسته است بر نثر فارسی تأثیر بگذارد.

- اکثر ادبای گذشتهٔ زبان فارسی، به زبان عربی و ظرایف آن آگاه بودند، لذا احتمال آن هست که تحت تأثیر زبان عربی قرار گرفته باشند. به دیگر سخن، زبان عربی زبان دوم آنان بوده است و می‌توانسته است بر نحوهٔ سخن گفتن آنان تأثیر بگذارد.

لذا هنگامی که شاعری چون سعدی، می‌گوید «ما پراکندگان مجموعیم»، گویا به «نحن مشتتون» نظر داشته است؛ البته تنها مسأله تطابق مبتدا و خبر نمی‌تواند در این امر دخیل باشد، چرا که مسأله باب اختصاص هم می‌تواند بر رواج این تطابق در زبان فارسی تأثیرگذار باشد. باب اختصاص عربی بابی برای اظهار فخر و مباهات به دیگران است و غالباً با ضمیر جمع متکلم و احیاناً مخاطب، شروع می‌شود، مانند: «نحن العلماء نحیی الدین». ترجمهٔ فارسی مثل این عبارت تا حد زیادی مثل موارد تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع فارسی است: «ما دانشمندان دین را زنده می‌کنیم»، و یا فرموده‌ی رسول الله (ص): «نحن

العلماء نتقى الله» (الشیرازی، ۱۴۰۳: ۵۷۷) که ترجمه تحت اللفظی آن این چنین می شود: «ما دانشمندان، تقوای الهی پیشه می کنیم». البته، در این موارد آنچه می تواند تأثیر گذاشته باشد، همین جمع آمدن اسم، بعد از ضمیر جمع است که از خلال ترجمه وارد زبان فارسی و کم کم وارد جملات اسنادی آن شده است. همان طور که رفت، دلایلی برای کمرنگ شدن فرضیه اول وجود داشت که برای فرضیه دوم وجود ندارد، لذا این فرضیه قابل قبول تر است.

### ۸. تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع، از نگاهی زیبایی شناختی

درست است که این کاربرد مخالف دستور زبان فارسی است و در آن جایی ندارد، اما به حق زیبایی در آن است که در کاربرد صحیح دستوری اش نیست. برای روشن شدن این موضوع بار دیگر چند بیت سعدی را مورد بررسی قرار می دهیم:

ما پراکندگان      مجموعیم      یار ما غایب است و در نظر است  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷: ۸۶)

در این بیت، سعدی می خواهد به نوعی اوج پارادوکس را به تصویر بکشد. او می خواهد بگوید ما هم پراکنده ایم و هم جمعیم. به نظرش چنین آمده است که «ما پراکنده ایم» چندان که باید پراکندگی را نمی رساند. از این روی، آن را جمع بسته است تا بر میزان تأکید کلام بیفزاید، به طوری که با این جمله، حقیقتاً «پراکندگی» دیده می شود، پراکندگی که با جمع توأم است. بدون شک؛ تأکید و مبالغه ای که در کلام فعلی سعدی نهفته است، در کلام به ظاهر درست دستوری اش، دیده نمی شد. این مسأله در مورد بیت زیر نیز صادق است:

ما گدایان خیل سلطانیم      شهر بند      هوای جانانیم  
(همان: ۱۴۷)

در اینجا هم جمله «ما گدایانیم»، از جمله «ما گداییم» تأکید بیشتری دارد. شاعر می خواهد بگوید که سلطان او، گدایان بی شماری دارد که تنها جمع بستن مسند می توانست او را در این کار یاری دهد. هم از این روست که حافظ شیراز نیز در ابتدای غزل ۳۸۱ خود، از این نباید دستوری بهره جسته است:

گرچه ما بندگان پادشهییم      پادشاهان ملک صبحگهیم  
گنج در آستین و کیسه تهی      جام گیتی نما و خاک رهیم  
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۹۸)

همان گونه که پیداست، حافظ هم به سان سعدی، به جای آنکه بگوید «ما بنده پادشهییم و پادشه ملک صبحگهیم»، بنده و پادشه را به صورت جمع آورده است و با این کار در همان اول کلام، بر بندگی از یک

طرف و در عین حال، پادشهی از جانب دیگر، تأکید کرده است، گویا این کاربرد را برای جمع بین متناقضین می‌خواسته‌اند.

شوخی مکن ای دوست که صاحب نظرانند بیگانه و خویش از پس و پیش نگرانند  
(سعدی شیرازی، ۱۳۷۷:۳۳۷)

غیر از مسأله تأکید که شکی نیست در اینجا هم صادق است، نوعی زیبایی موسیقایی در «اهل نظرانند» نهفته است که به هیچ روی از اهل ادب و زیبایی پوشیده نیست. شاید راز این زیبایی در مصوت بلند «ا» و هجای کشیده «ند» نهفته باشد که هم قافیه را زیبا و هم موسیقی را تا حد زیادی، دل‌انگیز و جان‌فزا کرده است؛ امری که به هیچ روی در «صاحب نظرانند» دیده نمی‌شود. بی‌شک، سعدی این مطالب را بهتر از هر کسی می‌دانسته است که اولی را به جای دومی گذاشته است. اگر تمام موارد تطابق استخراج شده را مورد بررسی قرار دهیم، در می‌یابیم که تأکید بر کلام و زیبایی موسیقایی آن سبب اصلی این تطابق است، تطابقی که اگر اشتباه دستوری است، صواب بلاشک ادبی است.

### نتیجه‌گیری

این پژوهش مشخص کرد که نوعی از تطابق در زبان فارسی وجود دارد که تا به امروز مورد توجه دستورنویسان و محققان قرار نگرفته است؛ به طوری که در مهم‌ترین کتبی که در این باره نگاشته شده است، مثل مفرد و جمع دکتر معین، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی باطنی و سبک‌شناسی بهار، حرفی از آن به میان نیامده است، موارد مستخرج شده تطابق مسند و مسندالیه در غزلیات سعدی بیش از همه چیز اثبات‌کننده این امر است که این چنین تطابقی در زبان فارسی کاربرد فراوانی داشته است، اما به هر دلیل نتوانسته است، جایی در دستور زبان فارسی برای خود بیابد، لذا در ساختمان تطابق این زبان، آن را نمی‌بینیم.

تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع فقط هنگامی است که مسندالیه، جاندار و الزاماً انسان باشد؛ لذا در غیر این مورد کاربردی ندارد.

تطابق مسند اسمی با مسندالیه جمع در زبان فارسی یا ریشه در زبان‌های ایرانی قبل از اسلام دارد و یا از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است که البته بنا بر دلایلی که در متن مقاله آورده شد، احتمال اول کم است.

احتمال اینکه این تطابق از زبان عربی وارد زبان فارسی شده باشد، بیشتر است؛ چرا که ادیبان ایرانی پارسی‌گوی همگی با زبان عربی به عنوان زبان علم و ادب جهان اسلام آشنایی فراوان داشتند و افرادی مثل سعدی به این زبان شعر هم دارند، لذا به نظر می‌رسد این تداخل زبانی می‌توانسته است بر زبان مادری آنها تأثیر گذار باشد.

## منابع

- القرآن الکریم
- آموزگار، زاله، تفضلی احمد (۱۳۷۳)، *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*، تهران: نشر معین.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۳)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰)، *سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱)، *دیوان حافظ شیرازی*، بر اساس نسخه محمدعلی قزوینی، تهران: انتشارات پیام عدالت، چ ۱.
- رضوان، أحمد، شوقی، عبد الجواد (۱۹۹۰)، *مدخل إلى الجملة الفارسیة، الجملة الأساسية، بیروت: دار العلوم العربیة.*
- رودکی سمرقندی، ابوعبدالله جعفر بن محمد (۱۳۷۳)، *دیوان رودکی*، (۱۰۹۸ بیت به دست آمده تا امروز و شرح احوال و آثار او)، تنظیم، تصحیح و نظارت: جهانگیر منصور، تهران: انتشارات ناهید.
- سعدی شیرازی (۱۳۷۷)، *غزل‌های سعدی*، به کوشش نورالله ایزد پرست، تهران: نشر دانش، چ ۳.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۶۴)، *دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات اساطیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *کلیات سبک‌شناسی*، تهران: انتشارات میترا.
- الشیرازی، صادق (۱۴۰۳)، *شرح السیوطی توضیحات للبهجة المرضیة فی شرح الألفیة، الجزء الثاني، طهران: طبع کورش.*
- العقیلى المصرى (۲۰۰۰م)، *بهاء‌الدین عبدالله بن عقیل، شرح ابن عقیل علی ألفیة بن مالک، المجلد الثاني، بیروت: دار الفکر.*
- فردوسی. ابوالقاسم (۱۳۷۹)، *شاهنامه فردوسی*، تهران: نشر قطره، چ ۶.
- فرشید ورد، خسرو (۱۳۷۵)، *گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، *دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی هرمز میلانیان، تهران: انتشارات هرمس، چ ۱.*
- مطر. فاخر، جبر (۱۹۸۹). *م. المنهل الصافی فی شرح الوافی لبدر الدین الدمامینی، دراسة وتحقیق: إشراف: أ. د. عدنان محمد سلمان، أطروحة دكتوراه.*
- معین، محمد، (۱۳۶۳)، *مفرد و جمع*، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ ۴.